

References

1. Divan-i-kamil-i-khawaju-i-kermani with foreword by Mehdi Afshar, Published by Intisharat-i-zarrin 305246, Arjhang Press, Iran. p. 696.
2. Sher-ul-Ajam, Part II, Published by Ma'arif, Azamgarh, 1988.P.311.
3. From "Tarikh-i-Adabiyat-i-Iran" by Dr. Razazadad Shafaq, translated by sayyed Mubarizuddin Rafat, Nadavatul Musannifin, Jama Masjid, Delhi, 1982, p. 390.
4. Khawaju was burried at "Allahu Akbar" which is the source of the canal of Ruknabad. This was a favourite place of stroll for Hafiz who said: -
فرق است ز آب خضر که ظلمات جای اوست با آب ماکه منبعش الّه اکبر است
(Divan-i-Hafiz, Sabrang Kitab Ghar, Delhi, 1962, p. 29)
5. Khawaju has written panegyrics in praise of sultan Abu saeed Bahadur (716-737 Hijri) and his minister Ghayasuddin Mohammad. He has praised a few kings of Aal-Muzaffar also. As he was attached to the court of Abu Ishaq Inju, he has also composed panegyrics in his praise.
6. Divan- Hafiz, P. 300.
7. The copy of the Divan-i-Khawaju-i-Kermani published by Arjhang which is available to the auther, the compiler has very vigilantly separated such ghazals from others and has grouped them into two parts, the first is "Al Hazariyat" and the second "Al Safariyat".
8. Divan-i-Hafiz P. 289-90.

HADIS-I-ESHQ

گفتا: ز قید هستی رو مست شو که رستی
گفتا: جوی نیرزی گر زهد و توبه ورزی
گفتم: بمی پرستی جستم ز خود رهائی
گفتم: که توبه کردم از زهد و پارسائی
گفتم: جو خرمی گل در بزم دلربائی
گفتا: بدلربائی ما را چگونه دیدی؟
گفتم: به از ترنجی لیک بدست نائی
گفتم: از آنک هستم سر گشته هوائی
گفتا: من آن ترنجم کاندر جهان نگنجم
گفتم: حدیث مستان سری بود خدائی
گفتا: چرا چو ذره با مهر عشق بازی
گفتا: بگو که خواجو در چشم ما چه بیند
(ص. ۳۶۳)

In Khawaju's ghazals, the sufistic aspect is a rarity. However some "natia ghazals" are there. Khawaju has rendered ghazals in Arabic also. A few ghazals contain couplets which have been fashioned in a way that the first line is in Persian and the second line is in Arabic. This shows that he had a command on Arabic also.

As far as style is concerned, he is a poet of "Sabk-i-Iraqi" although he has utilised "Sabk-i-Khurasani" without reservations. To summarise, Khawaju has seing of "Hadis-i-Eshq" through notes and tones of "Gul-o-Bulbul" which however, does not provide any warmth to reader's heart. But, it is, of course, a song, as he says himself, which, if heard as "Bagah-i-sebehi" definitely refreshes the hearts.

نوی نغمه خواجو شنو به گاه صبحی
چنانکه وقت سحر در چمن خروش عنادل
(ص. ۶۹۶)

Structuring a couplet in the form of questions and answers was not an uncommon feature in khawaju's period. Khusrau has composed some beautiful ghazals in this style. khawaju has also used it out of fashion and has composed good couplets. His two ghazals are cited below. In the first ghazal, the questions are put by the lover and the beloved answers : -

گفتم: که چرا صورت از دیده نهانست	گفتا: که پری را چکنم رسم چنانست
گفتم: که نقاب از رخ دلخواه بر افکن	گفتا: مگرت آرزوی دیدن جانست
گفتم: همه هیچست امیدم ز کنارت	گفتا: که ترانیز مگر میل میانست
گفتم: که جهان بر من دلتنگ چه تنگست	گفتا: که مرا همچو دلت تنگ دهانست
گفتم: که بگو تا بدهم جان گرامی	گفتا: که ترا خود ز جهان نقد همانست
گفتم: که بیات که روان بر تو فشانم	گفتا: که گداین که چه فرمانش روانست
گفتم: که چنانم که مپرس از غم عشقت	گفتا: که مرا با تو ارادت نه چنانست
گفتم: که ره کعبه به میخانه کدامست	گفتا: خمش این کوی خرابات مغانست
گفتم: که چو خواجو نبرم جان ز فراق	گفتا: بروای خام هنوزت غم آنست

(ص. ۲۴۴)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

Whereas in the second ghazal, questions are framed by the beloved and the lover answers: -

گفتا: تو از کجائی کاشفته مینمائی؟	گفتم: منم غریبی از شهر آشنائی
گفتا: بدلربائی ما را چگونه دیدی؟	گفتم: چو خرمنی گل در بزم دلربائی
گفتا: بگو که خواجو در چشم ما چه بیند	گفتم: حدیث مستان سری بود خدائی
گفتا: سر چه داری کز سر خبر نداری؟	گفتم: بر آستانت دارم سر گدائی
گفتا: کدام مرغی کز این مقام خوانی؟	گفتم: که خوش نوای از باغ بی نوائی

HADIS-I-ESHQ

- خواجو بصبوحی جو منی تلخ کنی نوش نقل از لب جان پرور آن پسته دهان آر
(ص. ۶۸۳)
- پسته را با دهن تنگ تو نسبت کردم رفت در خنده ز شادی مگرش باور کرد
(ص. ۲۵۴)

It is surprising that in Persian poetry, poets have largely used Arabic allusions, for example, in the field of love, laila-o- Majnu & Suleiman-o- Bilgis, Yusuf for beauty and from this reference, derivatives like "dida-i-yaqub", "chak-i-pirahan", "chah-i-kanan", "Khwabe-i-zuleikha", "zindan-i-yusuf", "Biradaran-i-yusuf", etc. Khawaju has also used them but his skill renders them a unique place :-

- عیب خواجو نتوان کرد اگرش جان عزیز همچو یعقوب شد از یوسف کنعان محروم
(ص. ۷۰۰)
- دفتر شعر چه بینی دل خواجو بنگر سخن سحر چه گونی ید بیضا را بین
(ص. ۷۱۸)
- ناشنیده از کمال حسن لیلی شمع بی عیب مجنون می کند دانا ز نادانی که هست
(ص. ۴۱۴)
- فلک حکایت خونا پ دیده فرهاد بلبل هر کمر کوه سار بنویسد
(ص. ۶۸۹)
- مجنون دلش به حلقه زنجیر میکشد دارد مگر بطره لیلی نیاز گیر
(ص. ۶۸۶)
- گر نه هد هد ز سبا مزده وصل آرد باز که رساند به سلیمان خبری از بلقیس
(ص. ۶۸۸)

دل افروزی چو آن خورشید خوبان ز طرف بارگاهی بر نیاید
(ص. ۶۷۳)

It is surprising that khawaju has completely ignored the colourful environment of Iran .

The Poetry of Khawaju is loaded with references of "Hindu" wherever he describes the "ringlet" and "mole" and Pista for mouth of the beloved .

Following references may be cited for the use of "hindu" :

چه نیک بخت سیاهست خال هندویت که نیک بی بلب آب زندگانی برد
(ص. ۲۸۰)

هندوی آتش پرست کافر زلفت مقیم خون خلقی میخورد از نامسلمانی که هست
(ص. ۴۱۴)

هنوزت خالِ هندویت پرستت هنوزت چشم جادو مست خوابست
(ص. ۲۱۸)

زلفِ تو هندو نژاد، لعل تو کوثر نهاد هندوی آتش نشین کوثر آتش نشان
(ص. ۳۳۹)

هندوی زلفِ ترا بر شه خاور کمین زنگی خال ترا بر طرف چین مکان
(ص. ۳۳۹)

از چه رو هندوی مه پوشان شما در تاب شد گر بمستی دوشم آمد دوش بر دوش شما
(ص. ۴۵۹)

چون حال دل از زلف تو پوشیده توان داشت کان هندوی دل دزد سیه کار ندارد
(ص. ۲۶۵)

Use of "Pista" can be observed in the following couplets: -

نرگس مست تو گریاده چنین پیماید	نیست ممکن که از مجلس برود هشیاری
(ص. ۳۵۳)	
نرگس مستت فتنه مستان	تشنه لعلت باده پرستان
(ص. ۳۳۹)	
آفتابست یا ستاره بام	که پدید آمد از کناره بام
(ص. ۴۶۱)	
بگذار که شکرت ببوسم	پیش آی که عنبرت ببوسم
(ص. ۴۶۳)	
ساغر ز شوق لعلت جانش به لب رسیده	وز شرم آبرویت آتش نقاب بسته
(ص. ۴۸۸)	
چون شود یا قوت لوء لوء پرورت گوهر فشان	آب گردد از حیا گوهر کانی که هست
(ص. ۴۱۴)	
باغ نسرين ترابی خار می یابم هنوز	باغ رخسارت پر از گلنار می یابم هنوز
(ص. ۶۸۶)	

As far as similie is concerned, it does not add any charm to the couplet unless it bears a uniqueness peculiar to it. Khawaju has not used virgin similies but has evoked a charm through his style :-

هر گل عارضت آن خال سیاه افتاده است	هه چوزنگی بجهئی بر طرف گلزاری
(ص. ۴۶۱)	
چو عکس روی تو در ساغر شراب افتاد	چه جای تاب که آتش در آفتاب افتاد
(ص. ۶۷۲)	
چو رخسارش ز چین جعد شبگون	کجا از تیره شب ماهی بر آید
(ص. ۶۷۳)	

که رخی همچو زربیدیناریست
بر سر هر ره‌ری خریدار نیست
زلف آشفته کار عیار نیست
(ص. ۴۰۷)

عقلم از جام عشق سرمستت
که چو شوریده زبر دستت
بدرستی که عهد نشکستت
(ص. ۴۰۳)

مرغ را باز در فغان آورد
غنچه را آب در دهان آورد
ز آنک با خویش از آن جهان آورد
(ص. ۲۸۸)

بر سر کوی عشق بازار است
یوسف مصر را بجان عزیز
انک خواجه ازوپریشانست

کارم از دست دل فرو بستت
عجب از سنبل تو میدارم
گرچه بگسسته‌ئی دل از خواجه

گل نیایی بی‌وستان آورد
سخنی بلبل از لبش میگفت
درد خواجه بصبیره نشود

Symbolism is the spirit of poetry and sometimes its use is unavoidable .

There are moments when the ideas and emotions are so delicate that the vocabulary finds itself helpless for their communication and one feels that the contact of lexicon may not be fatal for the emotions and the poetry couplet may reduce to a more lifeless collection of words. In such moments seeking refuge in symbolism becomes obligatory. Talib-i-Amuli has compared the complet without metaphors than similies : -

گفت ای بنطق طوطی شکرستان ما
(ص. ۹۷)

جنت فراز سرو قیامت قیام اوست
(ص. ۲۱۷)

آن ماه مه بیکر نامهربان ما

آن حور ماه چهره که رضوان غلام اوست

HADIS-I-ESHQ

روشن گهری دارد چشمی که ترا بیند
چشمی که ترا بیند روشن گهری دارد
خواجو نظری دارد با طلعت مه رویان
با طلعت مه رویان خواجو نظری دارد

Hafiz has also composed one such ghazal: -

دلبر جانان من برد دل و جان من
دلبر جانان من برد دل و جان من

Some researchers do not accept it as the ghazal of Hafiz, but for the time being, this topic is beyond the scope of present discussion .

Short metres are also an indication of a poet's skill as it is easier to convey one's ideas in details but to restrict them to fewer words is a work of exceptional skill and tremendous efforts. Few examples are cited below:-

جانم از غم بلب رسیده تست
دلم از دیده خون چکیده تست
بالب لعل روح پرور تو
جوهر روح پروریده تست
دل خواجو بجان رسیده و مرا
جان غمگین بلب رسیده تست
(صص. ۲۳۴-۳۵۰)

کسی کو دل بر چنان ندارد
دلی دارد ولیکن جان ندارد
هر آنکویا سر زلف سناش
سری دارد سر و سامان ندارد
ترا بامه کنم نسبت ولی ماه
شکنج زلف مشک افشان ندارد
(ص. ۲۵۲)

صبح چون گلشن جمال تو دید
بر عروسان بوستان خندید
نام لعلت چو بر زبان راندم
از لبم آب زندگی بچکید
در رهت خاک راه شد خواجو
لیک بر گرد مرکبت نرسید
(ص. ۲۵۹)

take place are thus described by Khawaju : -

وین چه نافست که از سوی تبار آوردند	این چه نامست که از کشور یار آوردند
خبر یار سفر کرده بیار آوردند	مژده یوسف گم گشته به کنعان بردند
بلبل دلشده را بوی بهار آوردند	بیدل غمزده را مژده دلبر دادند
از سواد خط آن لاله عذار آوردند	نسخه‌ئی از پی تعویذ دل سوختگان
بمن خسته مجروح تزار آوردند	نوش داروئی از آن لب که روان زنده از وست
شکری از لب شیرین نگار آوردند	بزم شوریده دلانرا از پی نقل صبح
قدحی می ز پی دفع خمسار آوردند	می فروشان عقیق لب او خواجورا

(ص. ۲۷۷)

Continuity is seen a necessity in all khawaju's ghazals in which separation is the subject.⁷

Sometimes a poet wants to make a display of his poetic skill. Khawaju's one such ghazal is being cited here. In it, he has reversed the two halves of the first time to compose the second, which not only displays his skill but adds charms to it and enhances its beauty.

هر کو بصری دارد با او نظری دارد	هر کو بصری دارد با او نظری دارد
آنکو خبری دارد در بی خبری گوشت	آنکو خبری دارد در بی خبری گوشت
شیرین شکری دارد آن خسرویت رویان	شیرین شکری دارد آن خسرویت رویان
چون ما، دگری دارد آن فتنه بهر جای	چون ما، دگری دارد آن فتنه بهر جای
هر کس که سری دارد، جان در قدمش بازد	هر کس که سری دارد، جان در قدمش بازد
دل گر خطری دارد از جان خطرش نبود	دل گر خطری دارد از جان خطرش نبود
مهر قمری دارد باز این دل هر جای	مهر قمری دارد باز این دل هر جای
عزم سفری دارد از ملک درون جانم	عزم سفری دارد از ملک درون جانم

(biography) of events with which he came across in his real life.

یاد باد آنکه بروی تو نظر بود مرا
یاد باد آنکه ز نظاره رویت همه شب
یاد باد آنکه ز چشم خوش و لعل لب تو
یاد باد آنکه چو من عزم سفر می کردم
یاد باد آنکه ز رخسار تو هر صحبت می
یاد باد آنکه ز روی تو و عکس می ناب
یاد باد آنکه برون آمده بودی بوداع
یاد باد آنکه چو خواجو ز لب و دندان
رخ و زلفت عوض شام و سحر بود مرا
در مه چهارده تا روز نظر بود مرا
نقل مجلس همه با دام و شکر بود مرا
بر میان دست تو هر لحظه کمر بود مرا
افق دیده پر از شعله خور بود مرا
دیده پر شعله شمس و قمر بود مرا
وز سر کوی تو آهنگ سفر بود مرا
در دهان شکر و در دیده گهر بود مرا
(صص. ۹۴-۹۳)

When remembrance makes the poet desperate and unconsolable, he refers to the morning breeze ("bad-i-sahargahi") as messenger and addresses it:

ای یاد سحر گاهی زینجا گذری کن
چون بلبل سود از ده راه چمنی گیزا
شب در شکن سنبل یارم بسر آور
بر کش علم از پای سهی سرو روانش
احوال دل ریش گدا پیش شهی گو
گر دست دهد آن مه بی مهر و وفارا
وز بهر من دلشده عزم سفری کن
چون طوطی شوریده هوای شکری کن
وانگه چو ببینی مه رویش سحری کن
وز دور در آن منظر زیبا نظری کن
تقریر شب تیره ما با قمری کن
از حال دل خسته خواجو خبری کن
(صص. ۱۷-۷۱۶)

In a situation when the beloved is forlorn with the separation and the messenger brings a letter from the lover, ("Kishrar-i-yar") what reactions

As far as Persian poetry is concerned, the suffering of separation is comparatively provided a bigger share in Khusran's works. The main reason for this aspect is that khusrau accompanied his different patrons in the battle-fields and was thus isolated from his dear ones which made him suffer. This emotion is deeprooted in Khawaju's poetry also and the reason for this is that mostly he stayed away from his motherland Kerman. Remembrance of dear ones, friends and relatives must have made him restless. This is the reason that in number such reference are far more in number. How exciting and thrilling will be the moment when he will walk down the street of his beloved.

خرم آنروز که از خطه کرمان بروم دل و جان داده ز دست از پی جانان بروم
منکه در مصر جو یعقوب عزیزم دارند چه نشینم ز پی یوسف کنعان بروم
(ص. ۳۳۳)

These moments of sufferings can be better felt by those who have experienced such moments themselves.

عند لیب از گل ستوری جدا خسته نی دور از دیار افتاده نی
رو بغربت کرده فرقت دیده نی بی عزیزان مانده خوار افتاده نی
بیدل و بی یار رحلت کرده نی بی زرو بی زور و زار افتاده نی
(ص. ۳۴۸)

There is one ghazal of khwaju in which the first line of every couplet begins with "yad bad". In this continuous ghazal, the picture portrayed by Khawaju of his young beloved ("mah-i-chardeh") is certainly a description of

خوش باش که ما رنج تو ضایع نگذاریم
(ص. ۳۲۸)

تشنه لعلت باده پرستان
(ص. ۳۳۹)

فتنه چو طوطی پر شکرستان
(ص. ۳۳۹)

شمع شبستان دل گلبن بستان
(ص. ۳۳۹)

میبرد آرامم از دل زلف بی آرام او
(ص. ۳۶۴)

نعلم علی الدوام بر آتش نهاده‌ئی
(ص. ۳۴۷)

وی لب لعل تراى عادت روح افزای
(ص. ۳۵۰)

چه کند کز بن دندان نکند لالائی
(ص. ۳۵۰)

از جهان شور بر آورد شکر خانی
(ص. ۳۵۰)

و آب نبات میچکد زان لب لعل آتشی
(ص. ۳۶۲)

ز چشم ارچه سر بر گذشت سیلابی
(ص. ۳۶۲)

طوطی خوش نغمه را از شکرستان چاره نیست
(ص. ۲۴۱)

دی لعل روان بخش تو میگفت که خواجو

نرگس مستت فتنه مستان

خواجوی مسکین بر لب شیرین

ای بت یا قوت لب، وی مه نامهربان

آب آتش میرود زان لعل آتش فام او

زان لعل آبدار که هم رنگ آتشست

ای سر زلف ترا پیشه سمن فرسائی

لعل در پوش گهر یاش ترا لوء لوء تر

لب شیرین تو خواجو چو بدنندان بگرفت

آب حیات میبرد لعل لب چو آتشست

هنوز تشنه آن لعل آبدار توام

اهل دل را از لب شیرین جانان چاره نیست

- ببوس خاک درش وانگه از مجال بود / سلام من برسایان و پیام من بگزار
(ص. ۲۷۹)
- صبا گو بادمی بیما و سوسن گوزبان میکش / که بلبل راز عشق گل قرار از دوست بیرون شد
(ص. ۲۷۹)
- ای نسیم نحری بیارم برسایان / شکری از لب شیرین نگارم برسایان
(ص. ۳۳۴)
- صبح گلشن جمال تو دیدم / به عروسان بوستان خندید
(ص. ۲۵۹)

Indeed, a good couplet is one which can comple the listener for an involuntary compliment. It is an art which, by virtue of deep thinking and effort, keeps a style novel. A peculiar feature of this art is that a similar situation at different places is expressed in dissimilar fashion so that its novelty is not lost. khawaju makes plentiful references of the lips of the beloved, yet every reference is peculiar to itself and brings a new delicacy everytime :

- لعل شکر یاش، گوهر پوش، شوز انگیزن و مطاله دُرچ یا قوتست گونی و ندر و پنهان نمک / لعل شکر یاش، گوهر پوش، شوز انگیزن و مطاله دُرچ یا قوتست گونی و ندر و پنهان نمک
(ص. ۳۱۰)
- مگزار جننت رُخ حوز بیکرش / وارا مگاه روح لب روح پرورش
(ص. ۱۱)
- لب شیرین تو هر دم شکر انگیز ترست / زلف دل بند تو هر لحظه دلاویز ترست
(ص. ۲۵۹)
- از باده نوشین لبست مست و خرایم / وز برگس مخمور تو در عین خماریم
(ص. ۳۲۸)

HADIS-I-ESHQ

When Khawaju made this "Sharah-iqissa-i-shauq" bloom with his endeavours and skill, it became a monument for "lively hearts" :

فراق نامه خواجو و شرح قصه شوق میان زنده دلان یادگار خواهد بود
(ص. ۲۹۶)

The subject of Khawaju's poetry is romance. As his love is earthly, his topics and objects are also mundane, viz., longing for beloved, suffering of separation, being forlorn with beloved's looks, her appearance, charm, grace, etc.

Poetry is another name of imagination and observation is necessary for imagination. Only then a poet can flower so many thoughts out of a stalk . Although Bedil and Nasir have referred to "Gul - o - Bulbul" in their compositions extensively, these references survive the eye of observation. Khawaju, like Sadi, travelled far and wide and come in contact with people from different walks of life. He himself says:

من که گل از باغ فلک چیده‌ام
چار حد ملک و ملک دیده‌ام
رتال جامع علوم انسانی
(ص.)

His observation is therefore very sharp. This, indeed, is the reason that his dive into imagination turns its every corner lively. Lifeless objects look like animate beings. The sun and the moon, the Garden and the Breeze, all appear his confidants:

ایا صبا! گرت افتد بکوی دوست گذار
نیازمندی من عرضه ده بحضرت یار

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی / بهار ۷۱

According to a couplet of his masnavi "Gul-o-Nauroze", the year of his birth is 15th Shawval, 676 Hijri³. He died in Shiraz in 735 Hijri⁴. Although he appeared on the horizon during the second half of the 7th century Hijri, he largely happens to be a poet, of the first half of the 8th century Hijri. As far as ghazal is concerned, it is the period when Sadi had already laid down its foundation and the ghazal was moving ahead in leaps and bounces in the hands like those of Amir Khausrav and Hasan. The diction had been filtered. In this situation, when Khawaju provided make up to ghazal, the shades and tinges he offered to it were in perfect accordance with the period and the environment. He composed about 650 ghazals which are confined to "Divan-Sanaya-ul-Kamal" and "Shauqiyyat".

Although Khawaju composed forcible panegyrics⁵ in praise of his contemporary Amirs and Sultans, held ministership in the court of Shah Abu Ishaq Inju, composed sufistic "qasaid" also which are comparable to "qasaid" of Sanai, and penned as powerful masnavis as "Humaye-o- Humayun", "Gul-o-Naurozq", "Kamalnamah" and "Rauzat-ul-Anvar", but the recognition earned by him rests mainly on the ghazals. The elegance and fluency in his style was even noticed and adopted by as renowned and celebrated a poet as Hafiz :

استاد سخن سعیدست نزد همه کس، اما دارد سخن حافظ طرز و سخن خواجو⁶

A perusal of khawaju's divan of ghazals reveals that he has followed the the style ("Sabk") of Sadi. Sheikh Sadi utilised the ghazals as a medium for expressing emotions and sang songs of love with utmost elegance and delight.

KHAWAJU-Ye-KERMANI AND " HADIS -I-ESHQ"

Dr. Asifa Zamani

حدیث عشق ز ما یادگار خواهد ماند بنای شوق ز ما استوار خواهد ماند¹

Had this statement of khawaju-ye-Kermani been an exaggeration, a seminar as glorious as this one could not have been held at Kerman after 700 years. Although he is not included in the list of topmost poets, the place he earned for himself is itself an invitation to look into his poetry. While referring to Hafiz in Part II of "Sher-ul-Ajam", Maulana Shibli says: "When Hafiz entered the world of literature, its sky was overcast with the colours of Salman and Khawaju"²

The reference of Khawaju-ye-Kermani in the above statement of Maulana Shibli is worthy of attention. If a poet is successful in charming its people, there cannot be any hesitation in accepting that such a poet must have been one of the distinction and the style. The question which now arises is what must have been the characteristic features of his poetry that has cast a spell on the masses. This is the areas which is being investigated here with reference to Khawaju-ye- kermani.